

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۹۳ هـ. ش / ۱۴۳۶ هـ. ق / ۲۰۱۴ م، صص ۱۵۷-۱۸۰

تصویر ایران و ایرانیان در سفرنامه ابن بطوطه^۱

نرگس گنجی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

فاطمه اشراقی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

چکیده

در مطالعات ادبیات تطبیقی، سفرنامه‌ها از مهم‌ترین منابع شناخت تصویر یک ملت در متون ادبی دیگر ملت‌ها به شمار می‌روند. سفرنامه ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ هـ. ق.) - که حاصل سه دهه جهانگردی از جنوب اروپا تا خاور دور است - اطلاعات ارزشمندی را از سرزمین‌ها و ملل قرن هشتم هجری دربر دارد. توصیف جزئیات زندگی جوامع در این اثر، برای پژوهشگر دستیابی به تصویری روشن از زندگی اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها - به ویژه فارسی‌زبانان - را فراهم ساخته است. نظر به ارزش تاریخی - ادبی و فرهنگی این اثر، مقاله حاضر به شیوه‌ای اسنادی - تحلیلی به بازشناسی و بررسی تصویر ایران و ایرانیان در سفرنامه ابن بطوطه از ابعاد گوناگون فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد.

نتایج این پژوهش، بیانگر گستره وسیع زبان و ادب فارسی از عراق تا هند و حتی خاور دور است. گزارش سفرنامه از حضور فرهیختگان ایرانی در میان ملل مختلف مشرق‌زمین، نشان‌دهنده این است که ارتباطات علمی و فرهنگی میان ایرانیان قرن هشتم و ملت‌های معاصر ایشان، بسیار چشم‌گیر و مؤثر بوده است.

واژگان کلیدی: سفرنامه ابن بطوطه، تصویرشناسی، ایرانیان، زبان فارسی، ادبیات تطبیقی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۹

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۰

۲. رایانامه نویسنده مسئول: nargesganji@yahoo.com

۳. رایانامه: f.ishraqi@yahoo.com

۱. پیشگفتار

یکی از حوزه‌های پژوهشی در ادبیات تطبیقی، تصویرشناسی^۱ است (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۱۸) که آغاز آن به نیمه اول قرن نوزدهم بازمی‌گردد زمانی که مادام دواستال، ادیب و ناقد معروف فرانسوی در اوج بحران میان دو کشور فرانسه و آلمان به این کشور سفر کرد و از فهم نادرست فرانسویان نسبت به آلمانی‌ها با وجود همسایگی این دو کشور در شگفت ماند (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۴۱۹). وی در سال ۱۸۱۰ م کتابی با عنوان *درباره آلمان* نوشت و با توصیف آلمان و احوال مردم و ادبیات آن نشان داد که ادبیات تازه‌ای در این کشور به وجود آمده است و آرام آرام، دید نادرست فرانسویان را نسبت به این کشور تغییر داد (همان و زرین کوب، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۵۲). بدین ترتیب کتاب وی، آغازی برای بررسی تصویر یک کشور در ادبیات کشوری دیگر قلمداد شد که در اصطلاح، «تصویرشناسی» نام گرفت (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۴۲۰).

تصویرشناسی از شاخه‌های مهم ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید که «به معنای بررسی تصویر فرهنگ خودی در ادبیات دیگری یا فرهنگ دیگری در ادبیات خودی است» (نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۲۲) و ارتباط تنگاتنگی با مکتب فرانسه دارد که بر روابط تاریخی تأکید می‌ورزد.

تحقیق پیرامون کشورها از طریق ادبیات دیگران و آگاهی از نظر و رأی ملت‌ها نسبت به یکدیگر که به صورت بارز در مطالعه سفرنامه‌ها نمود می‌یابد، بسیار مورد اقبال و توجه پژوهشگران مکتب فرانسه در ادبیات تطبیقی واقع شده است؛ چرا که این گونه بررسی‌ها و پژوهش‌ها ملت‌ها را در شناخت بهتر یکدیگر یاری می‌رساند و گاه به حسن تفاهم و بهبود روابط فیما بین منتهی می‌شود (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۱۳۲-۱۳۳).

سفرنامه‌ها «به عنوان یک سند با ارزش تاریخی و اجتماعی» (مونس، ۱۹۸۰: ۷) از جمله منابع مهم و ارزشمند در تصویرشناسی به شمار می‌آیند که خُلق و خو و منش‌های اجتماعی را در قالب ادبیات عرضه می‌دارند (گویارد، ۱۳۷۴: ۴۸) و در معرفی و شناساندن جوامع و نحوه نگرش ملت‌های مختلف نسبت به یکدیگر نقش بسزا و مهمی ایفا می‌کنند؛ چرا که بررسی سفرنامه‌ها از منظر ادبیات تطبیقی، این امکان را به مردم هر کشوری می‌دهد که جایگاه خود را از دیدگاه دیگران مشاهده کنند و دریابند که

مردمان دیگر ملل و کشورها درباره آن‌ها و کشورشان چگونه داوری می‌کنند. همچنین می‌توانند به تأثیر سنت‌ها، نظام‌ها، تاریخ و مناظر زشت و زیبای سرزمین خود از رهگذر ادبیات دیگری آگاه گردند و به این طریق قادر خواهند بود که خود را بهتر بشناسند و اساس و چگونگی ارتباط خود با دیگران را ارزیابی کنند (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۱۶۲-۱۶۳) در اینجاست که ادبیات تطبیقی به کشف ابعاد جهانی ادبیات از زاویه تاریخی آن می‌پردازد و جلوه‌های گوناگون آن را در امتداد قرن‌ها نشان می‌دهد و از این رهگذر به ملت‌ها فرصت می‌دهد تا چهره خود را در آینه ادبیات دیگران ببیند و بر مقام و منزلت خود در میان ملت‌های دیگر آگاه گردند و خود را به خوبی بشناسند تا بتوانند موقعیت خود را تصحیح کنند یا از مقام و جایگاه خود در برابر تصویرهای نادرست و خلاف واقع دیگران دفاع کنند و زمینه تفاهم واقعی و همکاری را بر پایه صداقت میان ملت‌ها فراهم گردانند (همان: ۵۴۶-۵۴۷؛ مکی، ۱۴۰۷: ۳۱۶).

۱-۱. گذری بر زندگی ابن بطوطه

ابن بطوطه، ملقب به شمس‌الدین و بدرالدین در سال ۷۰۳ هـ. ق. مطابق با فوریه ۱۳۰۴ م. در شهر طنجه مراکش به دنیا آمد و در سال ۷۷۹ هـ. ق. مطابق با ۱۳۷۷ م. در همان‌جا وفات یافت (البستانی، ۱۹۸۶: ۱۹۴؛ مونس، ۱۹۸۰: ۱۶) ابن بطوطه در زادگاه خویش به تحصیل پرداخت و فقه را بر اساس فقه مالکی - که در آن زمان در سراسر شمال آفریقا رایج بود - چنان فراگرفت که از روزگار جوانی و حتی در سفرهایش عهده‌دار منصب قضا و داوری شد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۲۱). وی در ۲۲ سالگی راه سفر را در پیش گرفت و در روز پنجشنبه مطابق با دوم رجب سال ۷۲۵ هـ. ق. زادگاه خود طنجه را به قصد زیارت خانه خدا و مرقد پیامبر (ص) ترک گفت (همان، ج ۳: ۱۲۳؛ مونس، ۱۹۸۰: ۱۶). این سفر مبارک، وی را چنان شیفته سیر و سفر ساخت که پس از آن، نزدیک به سی سال از عمر خود را در سفر گذراند و سرزمین‌های بسیاری از نواحی شمالی و غربی آفریقا تا شرقی‌ترین مناطق آسیا و نیز شهرهایی از ایران را درنوردید.

وی بعد از بازگشت از سفر و بنا بر خواهش ابن‌عنان، امیر مراکش، دیده‌ها و شنیده‌های خود را توسط ابن‌جزی، کاتب دربار، به ثبت رسانید (نواب، ۱۴۱۷: ۱۳۲-۱۳۳) که حاصل آن سفرنامه‌ای بود با عنوان *تحفة النظار في غرائب الأمصار وعجائب الأسفار* که بیشتر با نام *رحلة ابن بطوطه* شهرت یافته است.

۲-۱. سفرنامه ابن بطوطه و جایگاه آن در تصویرشناسی

سفرنامه ابن بطوطه، جهانگرد معروف مراکشی و مشهور به «شیخ الرخالین»، (زیاده، ۱۹۸۲: ۱۸۰) از جمله سفرنامه‌هایی است که با بیانی ساده و داستان‌گونه اما دقیق، گزارشی صادقانه و تصویری زنده و پویا از آداب و رسوم، اماکن زیارتی و تاریخی، چگونگی معاش، طرز پوشش، جایگاه زنان، مدارس، خانقاه‌ها، عرفا، دانشمندان، حاکمان، سلاطین، وضعیت اقتصادی و اجتماعی شهرها و مناطق مختلف ارائه داده است. از این رو، در بررسی تصویر ملت‌های مختلف از جمله بررسی تصویر ایران و ایرانیان نقشی مهم ایفا می‌کند و در مطالعات وابسته به ادبیات تطبیقی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و برای پژوهشگران مطالعه سفرنامه وی را که در بررسی اخبار و احوال مردم در قرن هشتم هجری از جمله منابع و اسناد معتبر تاریخی به شمار می‌رود، گریزناپذیر می‌نماید.

تا به آنجا که کراچکوفسکی در کتاب خود، سفرنامه ابن بطوطه را که در آن بعد مردم‌شناسی نمودی چشم‌گیر یافته است و به انسان‌ها بیش از اماکن جغرافیایی توجه شده است، به عنوان گزارشی جامع از جامعه اسلامی و شرقی قرن چهاردهم میلادی، نمونه‌ای منحصر به فرد و بی‌نظیر معرفی می‌کند (۱۳۷۶: ۳۴۰).

سفرنامه ابن بطوطه که در وسعت دامنه سفر و صداقت بیان در توصیف اوضاع و احوال سرزمین‌ها و مناطق بر سفرنامه‌های دیگر اسلامی برتری دارد، توانسته تصویری گویا و زنده از زندگی مردم، آداب و رسوم رایج میان آن‌ها و وضع اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی ایران ارائه دهد. اگرچه وی بخش‌های وسیعی از نواحی مرکزی و شمالی ایران را ندیده و در سایر مناطق نیز اقامت کوتاهی داشته، اما بدون شک اطلاعاتی که از این رهگذر در اختیار پژوهشگران می‌گذارد ارزش تاریخی بسیاری دارد. افزون بر این، سفرنامه ابن بطوطه، سند تاریخی و منحصر به فردی است که توانسته به خوبی نفوذ بزرگان ایرانی را، نه تنها در عالم اسلام که در خارج مرزهای اسلامی نیز نشان دهد؛ به گونه‌ای که می‌توان در همه‌جا نام ایرانی و آثار نفوذ فرهنگ و ادب ایرانی را مشاهده کرد. مشایخ و عرفا از مصر گرفته تا خاور دور، عمدتاً ایرانی بوده‌اند و به دنبال نام علما، دانشمندان، فقیهان و صوفیان نسبت اصفهانی، طبری، تبریزی و... می‌آمد. زبان و ادب فارسی چنان گسترشی در سرزمین‌های دیگر یافته بود که در هند زبان رسمی تلقی می‌شد و در آسیای صغیر مثنوی و غزلیات شمس منبع وجد و سماع پیروان مولانا جلال‌الدین بلخی بود و آوازه‌خوانان چینی، اشعار سعدی را که هنوز نیم‌قرن بیشتر از وفات وی نگذشته بود، با آهنگی دلکش می‌خواندند (موحد، ۱۳۳۷: ۱-۳۰).

۱-۳. پیشینه تحقیق

بر اساس جستار در تحقیقات پیشین به نظر می‌رسد که هر چند در زمینه سفرنامه ابن بطوطه تحقیقات چندی صورت گرفته است، اما در زمینه بررسی تصویر شهرهای ایران، جایگاه ایرانیان در سرزمین‌های دیگر از شمال آفریقا گرفته تا آن سوی هند و گستره زبان و ادب فارسی در سایر نقاط عالم از دیدگاه ادبیات تطبیقی - یعنی موضوع این مقاله - هیچ تحقیقی صورت نگرفته است. با این حال، اشاره به برخی پژوهش‌هایی که اندکی به موضوع تحقیق نزدیک‌اند، خالی از فایده نیست.

- «بررسی کاربرد واژگان فارسی در متن سفرنامه ابن بطوطه»: این مقاله به سال ۱۳۹۱ و توسط حجت رسولی و خدیجه شاه‌محمدی نگاشته شده و در مجله کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه به چاپ رسیده است. نویسندگان در مقاله با نگاهی آماری به بررسی وام‌واژگان فارسی موجود در سفرنامه ابن بطوطه پرداخته‌اند.

- «بررسی سفرنامه ابن بطوطه از منظر ادبیات تطبیقی»: این مقاله توسط خلیل پروینی و فرشته کنجوریان به سال ۱۳۸۸ در نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان به چاپ رسیده است. نویسندگان در مقاله با نگاهی بسیار کلی به بررسی سفرنامه ابن بطوطه از منظر ادبیات تطبیقی پرداخته‌اند.

- «تصویری از اوضاع فرهنگی و علمی ایران در سفرنامه ابن بطوطه»: این عنوان مقاله‌ای است از قنبرعلی رودگر در مجله نامه پژوهش و به سال ۱۳۷۶ منتشر شده است. نویسنده در این مقاله به بررسی اوضاع فرهنگی و علمی ایران در نیمه نخست قرن هشتم هجری بر اساس گزارش ابن بطوطه از ایران می‌پردازد.

- «تصویر زیارتگاه‌های ایران و عراق در سفرنامه ابن بطوطه» حاصل پژوهش نرگس گنجی و کبری سلیمیان است که در مهرماه ۱۳۹۰ در اولین همایش بین‌المللی «گردشگری دینی و فرهنگ زیارت» در مشهد ارائه و در چکیده مقالات همایش منتشر شده است. این مقاله به بیان گزارش ابن بطوطه از آداب زیارت و مشاهد متبرکه در ایران و عراق می‌پردازد.

۱-۴. پرسش‌های تحقیق

- ابن بطوطه از جایگاه زبان و ادب فارسی در قرن هشتم و گستره آن در دیگر سرزمین‌ها چه تصویری پیش روی مخاطب نهاده است؟

- به گواهی سفرنامه ابن بطوطه، موقعیت و جایگاه ایران و بزرگان و فرهیختگان ایرانی در دیگر سرزمین‌ها چگونه بوده است؟

- وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهرهای ایران در قرن هشتم هجری در سفرنامه ابن بطوطه چگونه به تصویر کشیده شده است؟

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. گستره زبان و ادب فارسی در دیگر سرزمین‌ها

در سفرنامه ابن بطوطه با نام بسیاری از عارفان، صوفیان، بازرگانان، فقیهان و دانشمندان آن روزگار روبه‌رو می‌شویم که ایرانی بوده‌اند و به دلایل مختلف به سرزمین‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند و در نفوذ زبان و ادب فارسی بسیار مؤثر بوده‌اند، همچنین به هنگام گزارش ابن بطوطه از دیگر سرزمین‌ها نه تنها با واژه‌ها و کلمات فارسی بسیاری که در قالب نام خوراکی‌ها، پوشاک، ساختمان‌ها، اسم اشخاص، مصنوعات، ساختمان‌ها و... در این سرزمین‌ها به کار می‌رفته است، مواجه می‌شویم بلکه شاهد آن هستیم که عوام مردم نیز حتی در مکالمات روزمره خود و در موضوعات مختلف از امثال، عبارات و جملات فارسی به روانی استفاده می‌کرده‌اند و نام‌های فارسی بر فرزندان خود می‌گذاشته‌اند و حتی شاعران به فارسی شعر می‌سرودند و پیشکش ممدوحان خود می‌کردند، موسیقی‌دانان در سرزمین دوردستی مانند چین اشعار سعدی را با آهنگ دلکش و عجیبی می‌خواندند (ابن بطوطه، ۱۴۱۲: ۶۴۰)، حکمرانان هندی پیش از آنکه با زبان عربی آشنا باشند با زبان فارسی آشنا بودند و با آن مقصود و مراد خود را می‌فهماندند، در هندوستان از آن رو که اکثر مهاجران از ایرانیان بوده‌اند از باب تغلیب به تمامی خارجیان خراسانی می‌گفتند (همان: ۴۴۷) و در برخی شهرها مانند بصره به سبب افزایش نفوذ و حضور ایرانیان محله‌ای با نام محله عجم‌ها داشتند (همان: ۱۸۶) تا آنجا که در نتیجه آمیزش مردم بصره با ایرانیان ساکن در این شهر، زبان فصیح عربی را فراموش کرده بودند و گاه به فارسی سخن می‌گفتند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۸).

گستره زبان فارسی به آنجا رسیده بود که پادشاه سیلان، که ایری شکروتی نام داشت، فارسی می‌دانسته و در طی سه روزی که ابن بطوطه میزبان وی بوده از حکایاتی که او درباره سرزمین‌ها و پادشاهان برایش می‌گفته، بسیار لذت می‌برده است (همان: ۵۹۴).

از تمامی نمونه‌های یاد شده که در ادامه مقاله با تفصیل ذکر می‌شود، می‌توان چنین دریافت که زبان و ادب فارسی نه تنها در دربارها و مراکز اداری و دیوانی سرزمین‌های دیگر به کار می‌رفته است، بلکه در میان توده‌های مردم از جمله هند نیز رواج چشم‌گیری داشته است.

۲-۱-۱. عبارات و ترکیبات فارسی در سفرنامه

در سفرنامه ابن بطوطه، علاوه بر اینکه در جای‌جای آن، واژگان و کلمات فارسی بسیاری یافت می‌شود که غیرفارسی‌زبانان آن‌ها را به کار برده‌اند؛ جملات و عبارات فارسی بسیاری را نیز مشاهده می‌کنیم که از زبان افراد مختلف نقل گردیده است. بی‌گمان فراوانی بسامد این جملات بیانگر عمق نفوذ زبان فارسی در دیگر سرزمین‌ها به ویژه هند و شرق آسیا است.

ابن بطوطه در به تصویر کشیدن منظره هولناک زنده سوزاندن زن هندو به همراه همسرش می‌گوید: منظره آتش به وسیله پرده‌ای که مردان گوشه‌های آن را به دست داشتند نهفته بود تا دیدار آن موجب وحشت نگردد. اما یکی از زنان چون به کنار پرده رسید آن را به خشونت از دست مردان درکشید و گفت: «ما را می‌ترسانی از آتش؟ من می‌دانم او آتش است. رها کن ما را»^(۱) (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۴۲۵) که این سه جمله فارسی عیناً در متن سفرنامه ابن بطوطه آمده است. بی‌گمان این مهم که زنی هندو در گفت‌وگوی خود به فارسی سخن گفته، بسی جای تأمل دارد و بر نفوذ زبان فارسی میان عوام در سرزمین هند دلالت می‌کند.

وی در جای دیگری از سفرنامه خود در بیان داستان شهاب‌الدین کازرونی و شوق بسیار سلطان شهر کنبایه هند به دیدار وی می‌گوید: آن روز سلطان سراخ شهاب‌الدین را گرفت بهاء‌الدین فلکی گفت: «خوند^(۲) عالم نمی‌دانم» و بعد اضافه کرد: «شنیدم زحمت داره» یعنی شنیدم که او بیمار است سلطان گفت: «بروی همین زمان در خزانه یک لک تنکه زر بگیری و پیش او ببری تا دل او خوش شود»^(۳) (همان: ۴۷۰). سه جمله داخل گیومه را گویا ابن بطوطه عمداً به فارسی نقل کرده تا بر این نکته تأکید کند که زبان رسمی دربار هند در آن روزگار فارسی بوده است و سلطان و درباریان از این زبان حتی در گفت‌وگوهای روزمره خود استفاده می‌کرده‌اند.

ابن بطوطه در طی سفر به هند و دیدار با سلطان دهلی، از پیشکش کردن دو شتر خلخال بر پای بسته همراه با یازده طبق شیرینی به سلطان خبر می‌دهد که چون شترهای آیین‌بسته در مجلس سلطان دوانیده

شدند، خلخال از پای یکی از آن‌ها گشوده شد. در این هنگام سلطان به رو به بهاء‌الدین ابن فلکی کرد و گفت: «پاپل ورداری» یعنی خلخال را از شتران بردار آنگاه به ظرف‌ها نگاهی افکند و گفت: «چه داری؟ در آن طبق‌ها حلواست؟»^(۴) این دو جمله در متن سفرنامه به فارسی آمده و شاهد دیگری است بر رواج زبان فارسی در سرزمین هند (همان: ۵۴۱).

شاید یکی از حکایات ابن بطوطه که بر فارسی‌دانی حکام و درباریان هندی و ضعف عربی‌دانی آن‌ها اشاره دارد، حکایتی است که در آن ابن بطوطه به خدمت سلطان دهلی درمی‌آید و سلطان او را به سمت قاضی دهلی منصوب می‌کند و به امیر بخت می‌گوید که مخارج او زیاد است اگر حقوقی که برایش معین شده کفایت وی نمی‌کند ممکن است در صورتی که از عهده‌اش برآید خانقاهی نیز در اختیار او بگذارم؛ و فرمود این سخن را به عربی به ابن بطوطه بفهماند. سلطان می‌پنداشت که امیر بخت عربی خوب می‌داند در صورتی که چنین نبود و چون این موضوع را دریافت به فارسی به او گفت: «برو و یکجا بخشبی و آن حکایت بر او بگویی و تفهیم کنی تا فردا این شاء الله بیش من بیایی و جواب او بگویی»^(۵) (همان: ۵۳۳).

ابن بطوطه در سفر به هند از داستان رکن‌الدین و سلطان دهلی سخن می‌گوید که سلطان در اکرام رکن‌الدین فرستاده خلیفه ابوالعباس کوشیده بود و به او عطایای بسیار مبذول داشته بود اما چون رکن‌الدین عازم کنبایه شد اموال و دارایی‌اش به تصرف قاضی جلال‌الدین که سر عصبان برداشته بود، درآمد. در این حال رکن‌الدین بار دیگر به دربار سلطان درآمد و سلطان را از آنچه گذشته بود آگاه کرد، سلطان با مزاح و به زبان فارسی بدو گفت: «آمدی که زر بری با دلبری صنم خوری زر نبری و سر نهی»^(۶) (همان: ۴۷۱). گفتنی است که محمدعلی موحد در یادداشت‌های خود، گفته سلطان را مأخوذ از بیتی از مولانا جلال‌الدین بلخی می‌داند که می‌فرماید:

آن کس کز اینجا زر برد با دلبری دیگر خورد تو کژ نشین و راست گو آن از چه باشد؟ از خری

(ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۹۴)

بایسته ذکر است که آشنایی سلطان هند با اشعار مولانا جلال‌الدین بلخی نه تنها ما را به عمق نفوذ زبان فارسی در سرزمین هند، بلکه به آگاهی بزرگان این سرزمین و علاقه ایشان به شعر و ادب فارسی رهنمون می‌سازد.

اما شاید هیچ حکایتی بیش از حکایت ابن بطوطه از رواج شعر پارسی در چین بر گستره و نفوذ زبان و ادب فارسی در دورترین سرزمین‌ها دلالت نکند. ابن بطوطه در توصیف مهمان‌نوازی امیر بزرگ قرطی چین می‌گوید: امیر بزرگ قرطی که امیرالامرای چین است ما را در خانه خود مهمان کرد و دعوتی ترتیب داد که آن را «طوی» می‌نامند و بزرگان شهر در آن حضور داشتند در این مهمانی آشپزهای مسلمان فراخوانده شده بودند که گوسفندان را ذبح کنند و غذا را بپزند این امیر با همه عظمت و بزرگی که داشت با دست خود به ما غذا تعارف می‌کرد و با دست خود قطعات گوشت را از هم جدا می‌کرد و به ما می‌داد. پس از سه روز که در ضیافت او به سر بردیم به هنگام خداحافظی پسر خود را به اتفاق ما به خلیج فرستاد و ما سوار کشتی شبیه حراقه شدیم و پسر امیر در کشتی دیگر نشست، موسیقی‌دانان نیز همراه او بودند و به چینی و عربی و فارسی می‌خواندند، امیرزاده آوازهای فارسی خیلی دوست داشت و آنان شعری به فارسی می‌خواندند، چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند چنان که من از دهانشان فرا گرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تادل به محنت دادیم در بحر فکرافتادیم
چون در نماز استادیم قوی به محراب اندری^(۷)

(ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۶۷۶-۶۷۷)

گفتنی است که این بیت را علامه فقید محمد قزوینی پیدا کرده و نوشته که جزء غزلی است از طیبیات سعدی و شکل صحیح آن این گونه است:

تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکرافتاده‌ام چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری

(ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ج ۲: ۴۳۲)

ابن بطوطه، زمانی که به قله آدم (کوه سرندیب) می‌رسد از درختی سخن می‌گوید که در پای کوه روئیده بود و در میان بومیان آن منطقه به «درخت روان» معروف بوده است^(۸) و در توضیح این درخت می‌گوید: آن درختی معمولی است که برگ آن هیچ‌گاه نمی‌ریزد و این درخت را از آن رو به نام نهاده‌اند که هر کس از بالای کوه با آن بنگرد خیال می‌کند درخت در پایین کوه واقع شده و هر کس از پایین به آن بنگرد می‌پندارد که آن در بالای کوه واقع شده است (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۶۲۹).

ابن بطوطه هنگامی که از محمد فرزند تغلق و شورش نافر جامش علیه پدر یاد می‌کند، که چون کسی با او نماند و کار به جایی رسید که قصد جانش کردند، چنین می‌گوید: ... لیکن امرا هر یک کوس مخالفت کوفتند و به این ترتیب کسی با او باقی نماند و حتی آهنگ قتل او را کردند که ملک تیمور مانع گردید و محمد با ده تن سوار [که وفادار به او مانده بودند] و آن‌ها را «یاران موافق» نام گذاشته بود^(۹) به نزد پدر گریخت پدر بار دیگر مال و لشکر در اختیار او نهاد و او را دوباره به تنک فرستاد (همان: ۴۵۴).

ابن بطوطه در مسیر خود به منظور زیارت قلّه آدم (کوه سرن‌دیب) بعد از گذر از هفت مغاره و عقبه اسکندر و مغاره اصفهانی، از خوری با نام «غوطه گاه عارفان»^(۱۰) که در پای قلعه خرابه‌ای در کنار چشمه آبی بوده یاد می‌کند (همان: ۶۲۷).

ابن بطوطه بعد از رهایی از اسارت کفار هندو، با پیری سیاه‌چهره که ابریق و عصایی در دست داشت و بر دوش انبانی نهاده بود روبه‌رو می‌شود که به فارسی به او می‌گوید: «چه کسی؟» پس به او گفتم: مردی گمشده هستم. گفت: من نیز این گونه‌ام. آنگاه ابریق خود را با طنابی که داشت به چاه انداخت و آب برکشید... و چون اسمم را پرسید گفتم: محمد. من نیز نامش را پرسیدم گفت: القلب الفارح که معنای آن به فارسی «دلشاد» می‌شد^(۱۱) (همان: ۵۵۹-۵۶۰).

۲-۱-۲. شاعران فارسی‌سرا

ابن بطوطه در سفرنامه خود از سه شاعر فارسی‌سرا یاد می‌کند. وی زمانی که به شیراز می‌آید از آرامگاه سعدی دیدار می‌کند و او را سرآمد شاعران زمان خود می‌داند که نه تنها به فارسی بلکه گاه به عربی نیز شعر می‌سروده است. بی‌گمان گزارش وی از آرامگاه سعدی بر شهرت این شاعر فارسی‌گوی و اهمیت آرامگاه وی دلالت دارد. وی در ادامه درباره مزار سعدی چنین می‌گوید: مقبره سعدی زاویه‌ای دارد نیکو با باغی نمکین که خود در زمان حیات خویش بنا کرده و محل آن نزدیک سرچشمه نهر رکن آباد است و شیخ در آنجا حوضچه‌هایی از مرمر برآورده که برای شستن لباس می‌باشد. مردمان از شهر به زیارت شیخ می‌آیند و پس از خوردن غذا در سفره‌خانه شیخ و شستن لباس‌ها مراجعت می‌کنند و من خود نیز چنین کردم. رحمت خدا بر او باد (همان: ۲۰۹).

وی زمانی که به شهر قونیه می‌رسد از آرامگاه «ملای روم جلال‌الدین مولانا» نیز دیدن می‌کند و به خانقاه بزرگی که بر سر مزار وی بنا شده بود و در آن به مسافران اطعام داده می‌شد، اشاره می‌کند. وی

همچنین از کتاب گرانقدرش مثنوی یاد می‌کند و درباره جایگاه آن در میان مردم قونیه چنین سخن می‌گوید: مردم این نواحی مثنوی را حرمت فراوان می‌نهند و آن را به عنوان سخنان مولانا تدریس می‌کنند و شب‌های جمعه در خانقاه‌ها می‌خوانند (همان: ۲۹۰).

ابن بطوطه همچنین در سفر به هند، خود از شاعری فارسی سرا و گمنام با نام «شمس‌الدین اندکانی» که مردی حکیم و شاعری خوش طبع بوده است، یاد می‌کند که در مدح پادشاه هند قصیده‌ای بیست و هفت بیتی سروده بوده و این قصیده چنان در سلطان تأثیر گذاشته بود که در ازای هر بیت هزار دینار به او بخشیده بود و این بزرگ‌ترین صله بوده که از سلاطین حکایت شده است چه هر یک از پادشاهان هر بیت شعر را هزار درهم صله می‌دادند (همان: ۴۷۳).

۲-۱-۳. بزرگان و شخصیت‌های ایرانی تبار در دیگر سرزمین‌ها

در سفرنامه ابن بطوطه، بسیاری از دانشمندان، علما، عارفان، مشایخ و دارندگان مناصب حکومتی و دولتی در سرزمین‌های مختلف از شمال آفریقا گرفته تا شرق آسیا، ایرانی تبار بوده‌اند و در رشد و بالندگی این مناطق نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند، این مهم در هند و بعد از مهاجرت گسترده ایرانیان به این سرزمین نمود بیشتری یافته است. از آنجا که ذکر نام تمامی بزرگان ایرانی تبار در دیگر سرزمین‌ها از حوصله مقاله خارج است تنها به ذکر نمونه‌هایی چند اشاره می‌کنیم.

ابن بطوطه در سفر به شهر دمیاط^(۱۲) از خانقاه «شیخ جمال‌الدین ساوه‌ای» پیشوای گروه قلندریان که بنابر رسمشان ریش و ابروان را می‌تراشیدند سخن می‌گوید و به عفت شیخ و جایگاه وی در میان قلندریان این شهر و چرایی تراشیدن ریش و ابرویش اشاره می‌کند (ابن بطوطه، ۱۴۱۲: ۳۳).

وی در ادامه سفر به شمال آفریقا از علما و اعیان مصر سخن به میان می‌آورد که بیشتر آن‌ها ایرانی تبار بوده‌اند و جایگاهی والا در مصر داشته‌اند. وی از جمله دانشمندان مصر به «شمس‌الدین اصفهانی» که در علوم معقول سرآمد روزگار بوده و «قوام‌الدین کرمانی» که در بام جامع ازهر می‌نشسته و شماری از فقیهان و قاریان ملازم خدمت او بودند و او رشته‌های مختلف علوم را تدریس می‌کرده و در هر یک از مذاهب اربعه فقه صاحب فتوی بوده و همچنین «شیخ جمال‌الدین حویزه‌ای» از دیگر علمای مصر اشارات نیکویی دارد (همان: ۴۶) که بیانگر گستره فرهنگ و زبان فارسی و جایگاه والای بزرگان آن در سرزمین‌های دوردست مانند مصر است.

ابن بطوطه، زمانی که به دمشق می‌رود؛ از مسجد بزرگ این شهر و فضائل و شگفتی‌های آن از جمله امامان آن یاد می‌کند که سیزده پیش‌نماز داشته و «جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن قروینی» قاضی القضاة شهر دمشق و فقیه و خطیب بزرگ این شهر و پیش‌نماز شافعیان، بر تمامی پیش‌نمازان مقدم بوده است (همان: ۹۳).

وی هنگامی که اولین حج خود را می‌گذارد، از قاضی پارسا و دانشمند بزرگ مکه که «نجم‌الدین محمد بن امام محیی‌الدین طبری» نام داشته یاد می‌کند. مردی فاضل و نیکوکار و گشاده‌دست که کمال مواسات را در حق مجاوران ادا می‌کرده و اکثر اوقات خود را به طواف می‌گذرانده و در روز میلاد پیامبر بزرگان و فقرا را اطعام می‌داده است. وی در ادامه از خطیب شهر مکه که ایرانی‌تبار بوده و «بهاء‌الدین طبری» نام داشته، یاد می‌کند و او را یکی از زبردست‌ترین خطبای عالم می‌داند که در بلاغت و حسن بیان و قدرت خطابه بی‌نظیر است (همان: ۱۴۹-۱۵۰).

ابن بطوطه، هنگامی که به هند می‌رود با انبوهی از علما، عرفا و صاحبان مناسب دولتی و تجاری مواجه می‌شود که بر نفوذ چشم‌گیر فرهنگ و زبان فارسی در این سرزمین دلالت دارد. ابن بطوطه در سفر خود به هند از «شیخ ظهیر‌الدین زنجانی» که از مقربان درگاه سلطان هند بوده است و منزلی والا در نزد وی داشته است، یاد می‌کند (همان: ۴۱۴). وی در شهر دهلی به آرامگاه «فقیه علاء‌الدین کرمانی» که از آرامگاه‌های متبرکه و نورانی در شهر دهلی بوده اشاره دارد (همان: ۴۱۹) و از قاضی القضاة این شهر که «وجیه‌الدین کاشانی» نام داشته و فقیهان در حل مشکلات خود به او رجوع می‌کردند، یاد می‌کند (همان: ۴۲۲).

ابن بطوطه بعد در سفر به شهر ساغر هند، از تاجر بزرگ این شهر که ایرانی‌تبار بوده و «نجم‌الدین گیلانی» نام داشته است، کوتاه سخن می‌گوید و او را مردی خوش‌صورت و توانگر برمی‌شمرد که مسجد بزرگ شهر به دست او بنا شده است (همان: ۵۵۱).

وی هنگامی که به شهر کنبایه هند وارد می‌شود از «شیخ‌زاده‌ای اصفهانی» و زیرک یاد می‌کند که ثروتی هنگفت داشته و در امور حکومتی مداخله می‌کرده اما چون در صدد فرار از هند برمی‌آید و سلطان آگاهی می‌یابد برای او مأموری می‌گمارد و چون شیخ درمی‌یابد با ذکاوت تمام با مأمور تبانی کرده و به شهر خود بازمی‌گردد (همان).

وی در سفر به شهر کولم هند به قاضی بزرگ شهر که مردی فاضل و از اهل قزوین بوده اشاره می‌کند که محمد شاه بنده نام داشته و مسلمانان او را بزرگ خود می‌دانستند (همان: ۵۶۸)؛ و چون به شهر فتن می‌رود از سپاه سه هزار نفری که سلطان برای حمله به کفار ترتیب داده بود و فرماندهی آن را شخصی ایرانی تبار به نام «اسدالدین کیخسرو فارسی» بر عهده داشت، سخن می‌گوید (همان: ۶۰۵).
و زمانی که به کوهستان کامرو نزدیک چین و تبت می‌رود با یکی از اولیای این منطقه که «شیخ جلال‌الدین تبریزی» نام داشته است، دیدار می‌کند و او را از بزرگان صوفی می‌داند که کرامات بسیاری داشته و عمر بسیار کرده و مردم این کوهستان را مسلمان کرده است (همان: ۶۱۲).

۲-۲. وضعیت اجتماعی و فرهنگی ایرانیان

۲-۲-۱. عزاداری

یکی از صحنه‌هایی که ابن بطوطه در طی سفر به ایران آن را به تفصیل و دقت تمام به تصویر کشیده است، آیین و رسوم عزاداری و تشییع جنازه می‌باشد. وی در طول اقامتش در ایران در سه شهر ایذه، فیروزان و شیراز آداب و رسوم عزاداری مردمان این شهر را به طور دقیق به تصویر می‌کشد و شگفتی خود را از این گونه مراسم ابراز می‌دارد. زمانی که از مسیر شوشتر آهنگ شهر «ایذه» می‌کند و به این شهر وارد می‌شود، فرزند حکمران ایذه «اتابک افراسیاب» که چند روزی بیمار بود از دنیا می‌رود. ابن بطوطه در این مراسم حضور می‌یابد و با دقت تمام صحنه‌های عزارا را این گونه به تصویر می‌کشد: سرای اتابک پر بود از مردان، غلامان، افراد سلطنتی و وزرا. این گروه همه گونی و جل چارپایان بر تن کرده و بر سر خاک و گاه پاشیده و جلوی سرهاشان را تراشیده بودند. از غرائب اتفاقاتی که آن روز مشاهده کردم آن بود که حضار روی لباس‌هاشان جامه‌ای از پارچه خام پنبه‌ای کلفت که درست دوخته نشده بود و آستر و زیره آن رو به بیرون و رویه آن به تو بود، پوشیده بودند و بر سر هر یک خرجه‌ای پاره یا پلاس پاره سیاه بسته بود. ایشان این جامه را تا چهل روز بر تن دارد و در نظر آن‌ها این مراسم بیانگر حزن و مصیبت‌زدگی است. در این میان بود که جنازه را آوردند، جنازه را در میان درختان ترنج و نارنج و لیمو قرار داده بودند، شاخه‌ها پر از میوه بود و درختان را چندین تن حرکت می‌دادند چنان که گویی جنازه در میان باغی حرکت می‌کرد، پیشاپیش جنازه، مشعله‌ها بر سر نیزه‌های بلند می‌کشیدند و گروهی شمع‌هایی به دست گرفته بودند بدین سان بر جنازه نماز گزارده شد و مردم تا مقبره سلطنتی به دنبال آن رفتند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۱۸۷-۱۸۸).

ابن بطوطه، همچنین بعد از آنکه به شهر «فیروزان»^(۱۳) قدم می‌گذارد از رسوم تدفین مردگان این شهر به شگفت می‌افتد و چنین می‌گوید: بعد از نماز عصر بود که به این شهر رسیدیم، مردم برای تشییع جنازه به بیرون شهر رفته بودند و این سو و آن سوی جنازه مشعل‌ها برافروخته بودند و به دنبال آن شیپورها می‌زدند و مغنیان آوازهای طرب‌انگیز سر می‌دادند. ما از کار ایشان در شگفت شدیم (همان: ۱۹۰).

شاید بتوان گفت: یکی از شگفت‌ترین رسوم که ابن بطوطه در کتابش و در خصوص محل دفن مردگان به آن اشاره می‌کند، عادت مردم «شیراز» در دفن کردن اعضای خانواده در یکی از اتاق‌های خانه‌شان است. وی مشاهدات خود را در این خصوص این‌گونه به تصویر می‌کشد: کسی که بچه یا زنش می‌میرد او را در یکی از اتاق‌های خانه خود دفن می‌کند و آن اتاق را حصیر و یا فرش می‌اندازد و شمع‌ها در پایین پا و بالا سر قبر می‌نهد و بدین ترتیب اتاق به شکل مقبره درمی‌آید. دری با پنجره آهنی از طرف کوچه برای مقبره می‌گذارد که قاریان از این در وارد می‌شوند و با آواز خوش قرآن می‌خوانند. اهل خانه از این مقبره‌ها مواظبت می‌کنند و آن را مفروش نگه می‌دارند و چراغ در آن می‌افروزند چنان‌که گویی مردگان هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهند و حتی من شنیدم که به هنگام غذا سهم مردگان را معین می‌کنند و به ازای آن برای ایشان صدقه می‌دهند (همان: ۲۰۷-۲۰۸).

۲-۲-۲. عادات غذایی و خوراکی‌ها

یکی از جنبه‌های مهم مردم‌شناسی در سفرنامه‌ها اشاره به عادات غذایی مردمان هر شهر و سرزمین است. ابن بطوطه در سفرنامه خود این مهم را فروگذار نکرده است و اشارات جالبی به عادات غذایی و خوراکی مردم شهرهایی که از آن‌ها گذر کرده، به ویژه شهرهای ایران، داشته است.

ابن بطوطه بعد از آنکه به شهر شوشتر^(۱۴) (تستر) وارد می‌شود در مدرسه امام شرف‌الدین موسی شوشتری اقامت می‌گزیند و در ضمن آنکه از نظم و ترتیب این مدرسه و رسم ایرانی‌ها در نوشتن سؤالات خود در رقعها و پرتاب آن به سوی واعظ به تفصیل داد سخن می‌دهد، از مهمان‌نوازی مردم شوشتر و لذیذ بودن غذاهاشان در شگفت می‌ماند و به نوع غذایی که پیشکش وی کرده بودند و عبارت بوده از «برنج با فلفل در روغن پخته همراه با جوجه بریان»، اشاره می‌کند (همان: ۱۸۲-۱۸۳).

وی در اولین سفر به اصفهان از میوه‌های کم‌نظیرش یاد می‌کند؛ از جمله «زردآلوی» بسیار شیرینی که «قمرالدین» نام داشته و آن را می‌خشکانند و ذخیره می‌کردند و همچنین میوه به آن شهر که ابن

بطوطه ادعا می‌کند نظیرش را در جایی ندیده است. وی از «خربزه» این شهر نیز یاد می‌کند و آن را میوه عجیبی می‌داند که غیر از بخارا و بلخ در هیچ جای دنیا مانند آن وجود ندارد و در توصیف آن چنین می‌گوید: پوست این خربزه سبز رنگ و داخل آن قرمز است، خربزه اصفهان بسیار شیرین است و هر کس عادت به خوردن آن نداشته باشد و در اول اسهال می‌گیرد و من خود در این شهر به همین گرفتاری دچار شدم (همان: ۱۹۰).

ابن بطوطه بعد از آنکه از شهر صوما^(۱۵) به ایزدخواست (یزدخاص) می‌رسد، از بازارهای خوب و مسجد جامع زیبایش یاد می‌کند و در ضمن به «پنیر» مخصوص این شهر که از لحاظ عطر بی‌نظیر بوده و وزن هر قالب آن دوالی چهار وقیه می‌رسیده است، اشاره می‌کند (همان: ۱۹۳).

وی زمانی که به شهر کازرون^(۱۶) وارد می‌شود و شب را در زاویه شیخ ابواسحاق به سر می‌برد، از غذای مخصوص این شهر که «هریسه» نام داشته و مرکب از گوشت، گندم و روغن بوده و به حلیم شباهت فراوان داشته و با آن از مسافران و میهمانان به مدت سه روز پذیرایی می‌کردند، یاد می‌کند (همان: ۲۱۰).

ابن بطوطه، وقتی که بعد از ده روز راهپیمایی به شهر تبریز می‌رسد و به زاویه‌ای وارد می‌شود، از غذایی که در این زاویه با آن به میهمانانها تقدیم می‌شده و عبارت بوده از «نان، گوشت، حلوا و برنجی که با روغن پخته می‌شده است»، یاد می‌کند (همان: ۲۲۵).

وی همچنین وقتی به بندر جاسک^(۱۷) می‌رود، از شیوه معیشت مردم این شهر که از طریق صید «ماهی» بوده و لخم نام داشته و شبیه سگ آبی بوده است، یاد می‌کند و در ادامه می‌افزاید که صیادان این ماهی را از هم باز کرده و می‌خشکانند و به مصرف غذا می‌رسانند و خانه‌هایشان را با استخوان این ماهی می‌ساختند (همان: ۲۶۱).

۲-۲-۳. وصف ویژگی‌های ظاهری و خلقی

یکی از نکات قابل ذکر سفرنامه ابن بطوطه آن است که وی از بیان خصوصیات ظاهری و خلقی مردم شهرها و سرزمین‌هایی که به آن‌ها سفر کرده، چیزی را فروگذار نکرده است و با ظرافت ویژه‌ای دیده‌های خود را در این باره به تصویر کشیده است. وی در سفر خود به ایران، ایرانیان را مردمانی مهمان‌نواز و زیبا معرفی می‌کند که با گستراندن سفره‌های رنگارنگ و غذاهای متنوع از مهمان پذیرایی می‌کنند.

وی در سفر خود به «اصفهان»، مردم این شهر را مردمانی زیباروی که رنگشان سفید و روشن و متمایل به سرخی است، به تصویر می‌کشد و از صفات بارزشان به شجاعت، نترسی آن‌ها اشاره می‌کند و همچنین از گشاده‌دستی و مهمان‌نوازی‌شان به ویژه رقابت و هم‌چشمی جوانانشان در پذیرایی میهمانان و برپایی مجالس عظیم با انواع غذاها، سخن می‌گوید (همان: ۲۰۰).

در توصیف مردم «شیراز» زمانی که به این شهر می‌رود، آن‌ها را مردمانی زیبا معرفی می‌کند که جامه‌های نیکو و تمیز بر تن می‌کنند و در مشرق زمین تنها شهر دمشق را در زیبایی بازارها و باغ‌ها و زیبایی مردم به پایه این شهر می‌داند (همان: ۲۰۳). وی همچنین در جای دیگر از خوش‌خلقی و فروتنی مردم شیراز سخن می‌گوید و آن‌ها را مردمانی دلیر و شجاع معرفی می‌کند تا به آنجا که سلطان ابواسحق سلطان شیراز خواص و نزدیکانش را از اصفهانی‌ها برمی‌گزیده است و به دلیل روحیه شجاعت و جنگ‌آوری مردم شیراز، آن‌ها را به خدمت نمی‌گرفت (همان: ۲۰۷).

هنگامی که به «تبریز» سفر می‌کند و به بازار گوهرفروشی این شهر می‌رود از غلامانی زیبارو سخن می‌گوید که جامه‌های فاخر بر تن کرده و پارچه‌های ابریشمی بر کمر بسته‌اند و جواهرات را به زنان ترک نشان می‌دهند و زنان در خرید این جواهرات از یکدیگر پیشی می‌گرفته‌اند. وی همچنین خود اذعان می‌کند که چنان مسحور زیبایی و جمال شده که از بیم، به خدا پناه برده است (همان: ۲۲۶).

ابن بطوطه در ادامه سفر خود به «خنج‌بال» آن سوی شهر لار می‌رود و از زاویه‌ای دیدن می‌کند که جمعی از عباد و صوفیان در آن گرد آمده بودند و در توصیف آن‌ها چنین می‌گوید: مردمی بودند بزرگوار که آثار و نشانه‌های عبادت بر وجناتشان هویدا بود، رنگ‌های زرد و بدن‌های نحیف و چشمانی اشک‌بار داشتند (همان: ۲۷۳).

۲-۲-۴. وضعیت زنان

یکی از مهم‌ترین ویژگی سفرنامه ابن بطوطه، توجه زیاد وی به زنان، شأن و منزلت اجتماعی ایشان، نوع پوشش، وضعیت آموزشی، خصوصیات ظاهری و ویژگی‌های بارز فیزیکی و جسمی آن‌ها و میزان حضورشان به عنوان یک عنصر مهم اجتماعی در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی است؛ به گونه‌ای که توانسته تصویری دقیق و زنده از وضعیت زن در قرن هشتم در شهرها و سرزمین‌های مختلفی که به آن‌ها سفر کرده است، از جمله ایران، به ما ارائه دهد.

ابن بطوطه در وصف «زنان شیرازی» و پوشش آن‌ها، به دینداری و آراستگی‌شان به زیور حجاب و عفت اشاره می‌کند و از حضور گسترده‌شان در اجتماع و اهمیت دادن آن‌ها به یادگیری - چیزی که در دیگر سرزمین‌ها ندیده است - به شگفت می‌افتد، وی در این باره چنین می‌گوید: زنان شیرازی کفش به پا می‌کنند و هنگام بیرون رفتن از منزل برقع به رخ می‌زنند به گونه‌ای که چیزی از بدنشان نمایان نمی‌شود. زنان شیرازی صدقه و احسان زیاد می‌دهند و از شگفتی‌های رسومشان است که روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه و جمعه در جامع بزرگ شهر برای گوش دادن به بیانات واعظ گرد می‌آیند و گاه تعداد حاضرین این مجلس به هزار یا دو هزار نفر می‌رسد. زنان از شدت گرما هر کدام بادبزی به دست دارد و با آن خود را باد می‌زند و من در هیچ شهری ندیدم که اجتماعات زنان به این انبوهی باشد (همان: ۱۹۴).

وی در سفر به «خوارزم و خراسان» از مکتب و استقلال مالی زن، منزلت اجتماعی و حضور فعالش در عرصه اجتماعی سخن می‌گوید؛ و از خاتون ترابک همسر امیر قطلودمور - امیر خراسان و پسر خاله محمد اوزبک - که زنی صاحب مکارم و نیکوکار بوده یاد می‌کند (همان: ۳۶۶) و به مسجد بزرگ شهر خوارزم به عنوان یکی از بناهای ساخته شده به فرمان خاتون ترابک اشاره می‌کند (همان: ۳۶۴).

ابن بطوطه، همچنین به پوشش ساده «زنان صاحب‌نام و بزرگ خوارزم» و یکنواختی زنان از طبقات مختلف در نوع لباس اشاره می‌کند. وی درباره ضیافت خاتون ترابک که در آن شرکت کرده و سپس در بیرون خانقاه با زنی ساده‌پوش روبه‌رو شده، می‌گوید: زنی را دیدم که جامه‌ای شوخگین بر تن و مقنعه‌ای بر سر داشت چند زن دیگر هم که شمارشان را درست یاد ندارم با او بودند. آن زن پیش آمد و سلام کرد من جواب دادم اما نایستادم و توجهی به او نکردم. چون بیرون آمدم شخصی فرارسید و گفت: می‌دانی این زن که بر تو سلام کرد خاتون بود؟ من شرمنده گشتم و خواستم بازگردم و اما او رفته بود از این رو توسط یکی از خادمین سلامش فرستادم و از اینکه نشناخته بودمش عذر خواستم (همان: ۳۶۸).

۲-۳. تصویر شهرها

یکی از خصوصیات بارز سفرنامه ابن بطوطه آن است که وی در هر شهر و آبادی‌ای که وارد شده است تقریباً کوشیده ویژگی‌های ظاهری و وضعیت آبادانشان را به تصویر بکشد و با زبانی ساده و بی‌پیرایه به توصیف مشاهدات خود پردازد. او اگرچه بسیاری از مناطق ایران دیدن نکرده است و از

سویی اقامتش در شهرهای ایران اندک بوده است، اما با این حال توانسته تصویری کامل و پویا از این شهرها ارائه دهد که عموماً بر آبادانی و زیبایی شهرهای ایران دلالت دارد.

وی زمانی که به شهر «اشترگان» می‌رسد، از آبادانی این شهر سخن می‌گوید که رودها و باغ‌های بسیار دارد و همچنین مسجدی زیبا دارد که رودخانه‌ای از وسط آن می‌گذرد (همان: ۱۹۹).

اما در توصیف خود از شهر «اصفهان» و با اشاره به اختلافات میان سنیان و شیعیان در این شهر، اطلاعات تاریخی مفیدی در اختیار ما قرار می‌دهد و می‌افزاید اگرچه اصفهان شهری زیبا و بزرگ است، اما قسمت‌های بسیاری از آن در نتیجه این اختلافات و کشمکش‌ها که هنوز هم میان مردم وجود دارد، ویران شده است (همان: ۱۹۹-۲۰۰). گزارش ابن بطوطه از ویرانی بخشی از این شهر و عدم اشاره وی به اوضاع علمی و آموزشی و مدارس این شهر، شاهد گویایی است از مصیبتی که در آن روزگار گریبانگیر اصفهان شده بود (رودگر، ۱۳۷۶: ۲۱۹).

ابن بطوطه در سفر به «ایزد خواست» از زیبایی این شهر با وجود کوچکی آن در شگفت می‌ماند و از مساجد و بازارهای زیبایش سخن به میان می‌آورد و در ضمن به رباط بزرگی که در این شهر بوده و مسافران شب را در آن بیتوته می‌کرده‌اند، اشاره می‌کند (همان: ۲۰۲).

شاید «شیراز» در میان شهرهایی که ابن بطوطه از آن‌ها در ایران دیدن نموده است، تنها شهری باشد که از آن به تفصیل سخن گفته است. ابن بطوطه در سفر خود به این شهر علاوه بر آنکه از مردمانش بسیار سخن گفته است به توصیف شهر نیز اهتمام زیادی داشته است و دیده‌های خود را با دقت و تیزبینی زیاد به ثبت رسانده است. وی در توصیف شهر علاوه بر آنکه از مسجد بزرگ و زیبای عتیق سخن می‌گوید، به بازار بزرگ شهر نیز اشاره می‌کند و آن را حتی از بازار باب البرید دمشق هم زیباتر و مجلل‌تر می‌داند (همان: ۲۰۳). ابن بطوطه در ضمن توصیف زاویه‌ها و خانقاه‌های فراوان شهر و آرامگاه‌های آن از جمله آرامگاه امام قطب ولی ابو عبدالله خفیف و مقبره شیخ صالح قطب روز جهان و شیخ صالح زرکوب، از آرامگاه شاه چراغ احمد بن موسی و احترامی که در میان مردم شیراز داشته است، اطلاعات مفیدی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد (همان: ۲۱۲-۲۱۵).

ابن بطوطه بعد از سفر به شهر «طوس» و دیدار از آرامگاه ابو حامد غزالی به شهر «مشهد» می‌رود و از مزار علی موسی الرضا (ع) سخن می‌گوید که قبه بزرگی بر آن قرار دارد و در داخل زاویه‌ای که

مسجد و مدرسه‌ای هم کنار آن است، جای دارد که با سبکی زیبا و دیوار کاشی آذین بسته شده و بر قبر ضریحی چوبی قرار دارد و روبه‌روی آن هم قبر هارون الرشید واقع شده که ضریحی دارد و مردم مغرب آن را با شمعدان‌هایی زینت داده‌اند (همان: ۳۸۷-۳۸۸). ابن بطوطه در سفر خود به «نیشابور» این شهر را از جمله شهرهای آباد خراسان معرفی می‌کند که باغ‌ها، بازارهای خوب و مسجد زیبایی دارد و مردم آن را دمشق کوچک می‌نامند. وی در توصیف این شهر از مدارس پررونق آن یاد می‌کند که طلاب در آن فقه و قرآن می‌آموزند (همان: ۳۹۶).

در پی حمله خانمان سوز مغول به ایران، خانقاه‌های بی‌شماری در ایران پدید آمد و تقریباً در هر شهر یک یا چند خانقاه وجود داشت و امیران و وزیران زمان به ایجاد خانقاه‌ها همت می‌گماشتند (صفا، ۱۳۷۲: ۱۸۴). ابن بطوطه در سفر خود به شهرهای ایران از خانقاه‌ها، زاویه‌ها و رباطات بسیاری یاد می‌کند که اگر با شمار اندک مدارس در آن روزگار سنجیده شود میزان انحطاط علمی ایران را روشن خواهد ساخت (رودگر، ۱۳۷۶: ۲۱۶) به عنوان مثال در قلمرو اتابک افراسیاب در لرستان چهارصد و شصت خانقاه دایر بوده که اتابک یک‌سوم مالیات جمع‌آوری شده را به مصرف مخارج زوایا و مدارس می‌رساند (ابن بطوطه، ۱۴۱۲: ۱۹۴) این مهم بی‌شک «بر گسترش مکتب تصوف و نفوذ آن حتی در منش و روش سلاطین» (رودگر، ۱۳۷۶: ۲۱۶)، حاکمان و بزرگان دلالت می‌کند به ویژه زمانی که دریابیم، خانقاه‌ها در آن دوران نه تنها جای مدارس را گرفته بودند، بلکه گاه مردم خانقاه‌ها را مدارس می‌نامیدند به عنوان مثال ابن بطوطه در سفر خود به لرستان از منزلگاه‌های ساخته در کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده‌ای یاد می‌کند که در هر یک از این منازل زاویه‌ای ساخته شده بود که آن را مدرسه می‌نامیدند و مسافران در آن استراحت می‌کردند (ابن بطوطه، ۱۴۱۲: ۱۹۵).

از مطالعه سفرنامه ابن بطوطه، به عنوان یک سند تاریخی در قرن هشتم، به خوبی دانسته می‌شود که در پی تهاجم مغول و تسلط عنصر مغول بر حکومت و ایجاد فضایی ناامیدانه میان مردم، تمایلات صوفیانه میان مردم ایران بسیار گسترش یافته بود (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۲-۲۳؛ رودگر، ۱۳۷۶: ۲۱۶).

نتیجه

۱. سفرنامه ابن بطوطه، گستره زبان و ادب فارسی و پویایی این زبان را در سائر نقاط عالم از جمله هند به تصویر می‌کشد. در این سرزمین و به ویژه در منطقه پهناور دهلی زبان فارسی رواج بسیار داشته تا جایی شاعران به فارسی شعر می‌سروده‌اند و قلمرو فارسی‌دانان و آشنایان با شعر فارسی تا چین و خاور دور گسترده بوده است.

۲. سفرنامه ابن بطوطه، تنها به توصیف شهرهای ایران اکتفا نکرده است، بلکه جایگاه ایرانیان را در سرزمین‌های دیگر از شمال آفریقا گرفته تا آن سوی هند مورد توجه قرار داده است. بسیاری از بازرگانان، مشایخ، عرفا، علما، دانشمندان، فقیهان و صوفیان مهاجری که سفرنامه از آن‌ها یاد می‌کند، عمدتاً ایرانی بوده‌اند و نسبت‌ها اصفهانی، طبری، تبریزی و... داشته‌اند که این امر نشان‌دهنده نقش مهم و تأثیرگذار فرهیختگان مهاجر در رشد و گسترش فرهنگ ایرانی - اسلامی است.

۳. ابن بطوطه اگرچه در سفر به ایران، بخش‌های وسیعی از نواحی مرکزی و شمالی آن را ندیده و در سایر مناطق نیز اقامت کوتاهی داشته، اما توانسته با ظرافتی تمام و نگاهی مردم‌شناسانه، تصویری صادق و پویا از آیین و رسوم مردم ایران، عادات غذایی و خوراکی‌های ایشان، طرز پوشش، جایگاه زنان و منزلت اجتماعی آن‌ها و میزان حضورشان به عنوان در زمینه‌های مختلف سیاسی - اقتصادی - فرهنگی، اماکن زیارتی و تاریخی و وضعیت آبادانی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی شهرهای ایران ارائه دهد.

پی‌نوشت‌ها

(۱) متن عربی: ... وقد حجبت النار بملحفة یمسکها الرجال بأیدیهم لئلا یدهشها النظر إليها. فرأیت إحداهن لما وصلت إلی تلك الملحفة نزعنها من أیدی الرجال بعنف، وقالت لهم: ما را می‌ترسانی از آتش (آتش) من می‌دانم او آتش است رها کنی ما را، وهي تضحك ومعنی هذا الکلام: أبالنار تحوّفونی؟ أنا أعلم أنّها نار محرقة ثمّ جمعتها یدیها علی رأسها خدمة للنار ورمت بنفسها فیها... (ابن بطوطه، ۱۴۱۲: ۴۱۲).

(۲) «خوند» به معنای «خداوند و صاحب» است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه خوند).

(۳) متن عربی: ... وسأل في ذلك اليوم عن شهاب الدين أين هو؟ فقال له بهاء الدين ابن الفلكي: يا خوند عالم نمیدانم. معناه ما ندري، ثم قال: شنیدم زحمت دارد معناه سمعت أن به مرضاً. فقال له السلطان: برو همین زمان در خزانه یک لک تنکه زر بکری او بیش او ببری تا دل او خش شود معناه امش الساعة إلی الخزانة وخذ منها مئة ألف تنكة من الذهب واحملها إلیه حتی یقی خاطره طیباً ففعل ذلك (همان: ۴۵۲).

(۴) متن عربی: ... فقال لبهاء الدين ابن الفلكي: بابل (خلخال) ور داری؟ معنی ذلك: ارفع الخلخال! فرفعه ثم نظر إلی الطیافیر فقال: جداری در آن طبقها حلواست، معنی ذلك: ما معك في تلك الأطباق؟ حلواء هي؟ فقلت له: نعم! ... (همان: ۵۲۰).

(۵) متن عربی: ... وكان یظن أنه یحسن العربی ولم یکن كذلك وفهم السلطان ذلك فقال له: برو و یک جا بخصبی (بخسبی) و آن حکایه بر او بکوی و تفهیم کنی تا فردا إن شاء الله بیش من بیایی و جواب او بکوی معناه امشوا اللیلة فارقدوا فی موضع واحد وفهمه هذه الحکایة فإذا کان بالغد إن شاء الله تجيء إلی تعلمني بكلامه (همان: ۵۱۳).

(۶) متن عربی: ... فوقت قضية خروج القاضي جلال الدين وأخذه مال ابن الكولي فأخذ أيضا ما كان لشيخ الشيوخ (رکن الدین) وفرّ بنفسه مع ابن الكولي إلی السلطان فلما رآه السلطان قال له مازحاً: امدی کزر بری با دکری صنم خری زر نبری و سر نهی معناه جنت لتحمل الذهب تأكله مع الصور الحسان فلا تحمل ذهباً ورأسک تخلیه هاهنا. قال له ذلك علی معنى الانبساط (همان: ۴۵۳).

(۷) متن عربی: ... فركبنا سفينة تشبه الحراقة وركب ابن الأمير في أخرى ومعه أهل الطرب وأهل الموسيقى وكانوا يغنون بالصيخ وبالعربي وبالفارسي وكان ابن الأمير معجبا بالغناء الفارسي فغنوا شعرا منه وأمرهم بتكريره مرارا حتي حفظته من أفواههم وله تلحين عجيب وهو:

تادل به محنت داديم در بحر فکرافتاديم
جون در نماز استاديم قوی به محراب اندری

(همان: ۶۴۰)

(۸) متن عربی: وكلّ هذه القرية والمنازل هي بالجبل وعند أصل الجبل في هذا الطريق درخت رَوَان، وروان هي شجرة عادية لا يسقط لها ورق و... (همان: ۶۰۰).

(۹) متن عربی: ... وخالف فلم يبق معه من أحد وأرادوا قتله فمنعهم منه ملك قمر وقام دونه ففرّ إلى أبيه في عشرة من الفرسان سأمهم ياران موافق معناه الأصحاب الموافقون ... (همان: ۴۳۹).

(۱۰) متن عربی: ثمّ رحلنا إلى السبع مغارات، ثمّ إلى عقبة إسكندر ثمّ مغارة الأصفهاني وعين ماء قلعة غير عامرة تحتها خور يعرف بغوطة كاه عارفان ... (همان: ۵۹۸).

(۱۱) متن عربی: فقال لي: سلام عليكم فقلت له: عليكم السلام ورحمة الله وبركاته. فقال لي بالفارسية: جيکس (جه کسی؟) معناه: من أنت؟ فقلت له: أنا تانه! فقال لي: وأنا كذلك! ... ولما سألته عن اسمه فقال: القلب الفارح وتفسيره بالفارسية دلشاد (همان: ۵۳۷-۵۳۸).

(۱۲) «دمياط»: شهری قدیمی است که امروزه در شمال کشور مصر واقع شده است (جعفری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۵۳۷).

(۱۳) «فیروزان» از روستاهای آباد اصفهان بوده است (الحموی، ۱۳۹۷، ج ۴: ۲۸۳).

(۱۴) «شوشتر» که معرب آن «تستر» است در گذشته بزرگترین شهر خوزستان به شمار می آمده است (همان، ج ۲: ۲۹)، این شهر هم اکنون جزء استان خوزستان و در شمال شرقی شهر اهواز واقع شده است (جعفری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۷۵۴).

(۱۵) ابن بطوطه «صوما» را روستایی بزرگ در آن سوی شهر شیراز معرفی می کند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۱۹۳).

(۱۶) «کازرون»: از شهرهای قدیمی و آباد ایران بوده است (الحموی، ۱۳۹۷، ج ۴: ۴۲۹) و هم اکنون جزء استان فارس و غرب شهر شیراز واقع است (جعفری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۸۵۳).

(۱۷) «جاسک»: شبه جزیره ای است که در ساحل دریای عمان و انتهای جنوبی ایران واقع شده است (همان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۷۴۵).

کتابنامه

الف: کتابها

۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۳۷)؛ سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲. ----- (۱۴۱۲)؛ رحلة ابن بطوطه، بیروت: دار صادر.

۳. البستانی، فؤاد أفرام (۱۹۸۶)؛ **الروائع**، بیروت: دار المشرق.
۴. جعفری، عباس (۱۳۸۹)؛ **دانش نامه گیتاشناسی**، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
۵. الحموی، شهاب الدین یاقوت بن عبد الله (۱۳۹۷)؛ **معجم البلدان**، بیروت: دار صادر.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)؛ **لغت نامه دهخدا**، تهران: دانشگاه تهران - مؤسسه لغت نامه دهخدا.
۷. زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹)؛ **نقد ادبی: جستجو در اصول و روش ها و مباحث نقادی با بررسی در تاریخ نقد و نقادان**، تهران: امیر کبیر.
۸. زیاده، نقولا (۱۹۸۲)؛ **الجغرافیه والزّحلات عند العرب**، بیروت: المطبعة الأهلية للنشر والتوزيع.
۹. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۲)؛ **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: فردوس.
۱۰. عبود، عبده؛ ماجدة حمّود وغسّان السّید (۲۰۰۱)؛ **الأدب المقارن**، دمشق: منشورات جامعة دمشق.
۱۱. غنیمی هلال، محمّد (۱۳۷۳)؛ **ادبیات تطبیقی: تاریخ و تحوّل: اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی**، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: امیر کبیر.
۱۲. کراچکوفسکی (۱۳۷۶)؛ **تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. گویارد، ام. اف (۱۳۷۴)؛ **ادبیات تطبیقی**، ترجمه علی اکبر خان محمدی، تهران: پازنگ.
۱۴. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)؛ **نزهة القلوب**، تهران: دنیای کتاب.
۱۵. مکی، الطاهر أحمد (۱۴۰۷)؛ **الأدب المقارن أصوله وتطوره ومناهجه**، القاهرة: دار المعارف.
۱۶. موسوی بجنوری، سید کاظم (۱۳۷۷)؛ **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. مؤنس، حسین (۱۹۸۰)؛ **ابن بطوطة ورحلاته**، الإسكندرية: دار المعارف.
۱۸. نواب، عواطف محمّد يوسف (۱۴۱۷)؛ **الرحلات المغربية والأندلسية**، الرياض: مكتبة الملك فهد الوطنية.
- ب: مجله ها**
۱۹. پروینی، خلیل و فرشته کنجوریان (۱۳۸۸)؛ «بررسی سفرنامه ابن بطوطه از منظر ادبیات تطبیقی»، **دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان**، شماره ۱، صص ۱۹-۳۷.
۲۰. رسولی، حجت و خدیجه شاه محمدی (۱۳۹۱)؛ «بررسی کاربرد واژگان فارسی در متن سفرنامه ابن بطوطه»، **مجله کاوش نامه ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه**، شماره ۷، صص ۵۱-۷۲.
۲۱. رودگر، قنبرعلی (۱۳۷۶)؛ «تصویری از اوضاع فرهنگی و علمی ایران در سفرنامه ابن بطوطه»، **مجله نامه پژوهش**، شماره ۴، صص ۲۱۱-۲۲۰.

۲۲. گنجی، نرگس و کبری سلیمیان (۱۳۹۰)؛ «تصویر زیارتگاه‌های ایران و عراق در سفرنامه ابن بطوطه»، چکیده مقالات اولین همایش بین‌المللی گردشگری دینی، مشهد.

۲۳. نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۸)؛ «درآمدی بر تصویرشناسی: معرفی یک روش نقد ادبی و هنری در ادبیات تطبیقی»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۱۲، صص ۱۱۹-۱۳۸.



صورة الفرس في رحلة ابن بطوطة^١

نرگس گنجي^٢

أستاذة مساعدة في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان، ايران

فاطمة إشراقي^٣

طالبة دكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان، ايران

الملخص

تعدّ الرحلات في نطاق الدراسات المقارنة من أهمّ المصادر للكشف عن صورة الحياة العامة للشعوب يرسمها كاتب أديب رحال. رحلة ابن بطوطة (٧٠٣ - ٧٧٩ هـ. ق.) من أشهر الرحلات التي تعطينا معلومات قيّمة عن البلدان وأهاليها في القرن الثامن للهجرة وهي تقرير عن رحلة امتدّت من جنوب أوربا إلى الشرق الأقصى واستغرقت زهاء ثلاثين عاماً. والملاحظ فيها أنّ اهتمام ابن بطوطة بوصف الدقائق التي عرفها ممّا يتّصل بحياة الشعوب وأحوالهم وعاداتهم قد أتاح للباحثين العثور على صورة واضحة من الحياة الاجتماعية والثقافية لشعوب عدّة وبخاصّة للفرس.

نظراً إلى القيمة التاريخية والأدبية والثقافية لهذه الرحلة فنتطرح مقالتنا هذه من خلال المنهج الوثائقي - التحليلي إلى دراسة صورة الفرس في رحلة ابن بطوطة من مختلف الجوانب الثقافية والاجتماعية.

والنتائج تدلّ على امتداد اللغة والأدب الفارسيّ من العراق إلى الهند والشرق الأقصى وعلى نبوغ الأعلام الفرس في مختلف الأقطار الشرقية وكذلك تنمّ عن العلاقات الوثيقة العلمية والثقافية بين الفرس والشعوب المعاصرة لهم في القرن الثامن للهجرة.

الكلمات الدلّيلية: رحلة ابن بطوطة، الصّورولوجيا، الفرس، اللغة الفارسية، الأدب المقارن.